



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته

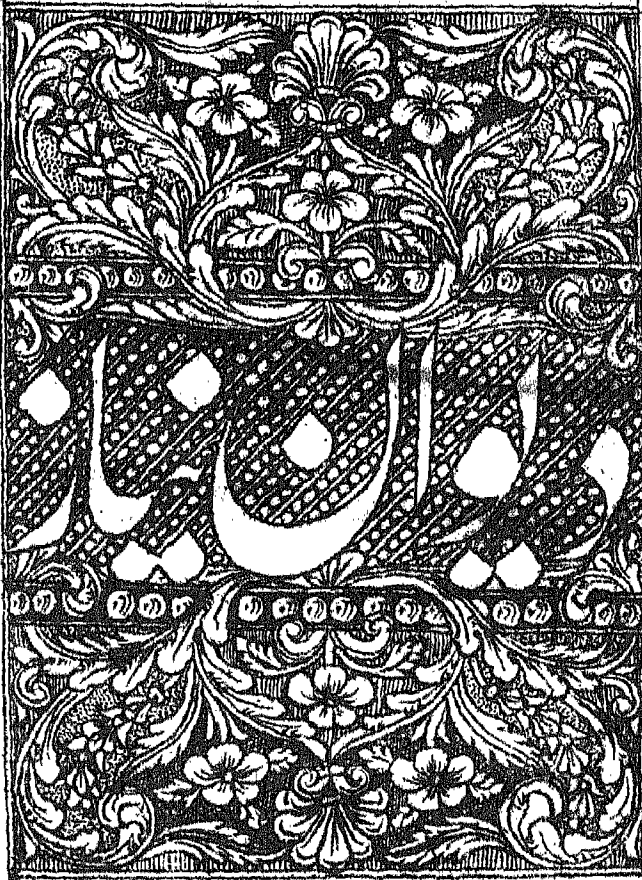


دعنا نأخذ من كل شيء  
دلالة على قدرته

# فهرست کتب مختصر

دیوان کاکل شاه	دیوان نسبی	دیوان سالک	دیوان سرور	دیوان بکر اسرار	دیوان حسن قمر
دیوان طیف	دیوان طهیری	دیوان لکاتی	دیوان هار	دیوان صلیح	دیوان گویا
دیوان اسیر	دیوان تلقی	دیوان نور	دیوان فقر و غنا	دیوان قلا	دیوان غافل
دیوان لطیف	دیوان طالب	دیوان جلال اسیر	دیوان ریحان	دیوان دارغ	دیوان اسیر
دیوان بهر	دیوان غائب	دیوان شکوه	دیوان عشق	دیوان نویری	دیوان جرار
دیوان اسیر الدین	دیوان واسطی	دیوان عاشق	دیوان فیض	دیوان کیت	دیوان سنی
دیوان اشرف	دیوان گلزار احمدی	دیوان برقی	دیوان قبول	دیوان علی الدین	دیوان ولی
دیوان عزیز شوق	دیوان عاشقانه	دیوان چمنستان	دیوان طاهر	دیوان شمس	دیوان مرطبه
دیوان عالم	دیوان موان علی	دیوان عالم	دیوان شرم	دیوان لعل	دیوان بوستیار
دیوان ضامن	دیوان رحمت	دیوان شوکت	دیوان رامت	دیوان لطافت	دیوان عالم
دیوان شرر	دیوان پنهان	دیوان فلاح	دیوان فنا	دیوان عبیدی	دیوان مقبول
دیوان شاه صمد	دیوان نسیم	دیوان نسیم	دیوان بنی خود	دیوان بحر	دیوان نعمت مودی
دیوان قابل	دیوان یاس	دیوان علیم	دیوان حافظ	دیوان حضرت	دیوان عابد
دیوان احمد جام	دیوان مصطفی	دیوان مصطفی	دیوان غنی	دیوان مشتاق	دیوان سوزون
دیوان ناصر علی	دیوان مرزا طلق	دیوان شمس	دیوان طالی	دیوان خیال	دیوان شعاع
دیوان قمر	دیوان اصفی	دیوان پنجاب	دیوان شرق	دیوان قالی	دیوان صادقی
دیوان حسن	دیوان دشتیال	دیوان سرور	دیوان محسن	دیوان حضرت علی	دیوان فردوق
دیوان شبی	دیوان حستان	دیوان ظفر	دیوان رند	دیوان آباد	دیوان شیرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَرِيمِ



دَرْجِ نَافِعٍ لِكُنُوزِ طَبِيعِ  
شَهْرِ حِلَّةِ شَدِيدِ





دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی  
کتابخانه مرکزی

[illegible]

پادشاهان را بر تو عجز است یا فسون  
 و کجاست که در شکین پادشاهان  
 حسن خود گذشت تا بنیزد و با خود  
 یک مجلس یک گلابی سوزی را هم کرده بود  
 غنچه و فدا و ادویه چون غنچه شیر  
 و از آن چون برقی بگذشت از دهان  
 بودشان و دیگر گل ترختم فاش شدند  
 به تعین بود کفر غنی فاش کج غیب  
 جادو و نور می نمود و نور از نام داشت  
 به تعین و دل و روح و پادشاهی کرده ام  
 پادشاهان شکر گلخانه ای کرد ام پادشاه  
 نیکو است قاضی با ۱۸۰۰ است آفت جانی  
 آگاهی کافری با افری مشهور پادشاهی  
 پادشاهی جانی و نور و نور و نور  
 پادشاهان شاهان هر پادشاهان  
 پادشاهان شاهان هر پادشاهان  
 پادشاهان شاهان هر پادشاهان  
 پادشاهان شاهان هر پادشاهان

که طایفه جمادی از میان ایشان چو پشدار  
شهر پازوبی و آن ویرش خضر طار  
تا بیا به سوی آن یا خوش ز قمار  
گوزن تشنگانگر ده رو با مختصار  
تفرج و سید کا صد سیر سراسر  
دید بالا جمال نقد خیل بین بازدار  
در تماشای خوش شمع یلین کلزار  
در تعین که ماین گنجینه اسرار  
پس بود احمد اوندی این مختصار  
ای میان راه و گنجش این گهر موار  
سرای گلشنی گلین گلای کرد ام پید  
چرخ غارتگرین حکایتی که در نام پید  
بجاست بارانی طوفانی کرده ام پید  
سر زبون سخن خوش شعلتی که در نام پید  
بر آستان گل گلین با کمره ام پید  
باین هر چار آتش کاروباری کرده ام پید  
ز مثل زوید خونی بار بار کمره ام پید

[illegible][illegible]

[illegible]





سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

دین گان و لامکان تعمیر عمارات اوست  
 خان پاشی بنی قیصر و عمارات اوست  
 قمار و دل و زمین شیب  
 قمار و دل و زمین شیب

آنش حسن صندباد او سست  
کرازل تا ابد زمانه او سست  
درو دل درو مند طوفان او سست  
بهر رو تپید گیسو دانه او سست  
من و تو پید مشرب نشو سست  
قبایه جانم سست او سست  
موسسه سست او سست  
اشر گوهر نگانه او سست

[illegible]

شاعر و شاعر جهان و دلم  
 در دست تین چه سکه پیوسته  
 آن که در دو جهان شیشه گنجینه  
 شاعر و شاعر و شاعر و شاعر  
 جز خدا نیست و شاعر و شاعر  
 باطن و ظاهر اول و آخر  
 خلق و شاعر و شاعر  
 مدون چشم دل آیتا نیست

روز و شب رشتند آید بهار  
 سخن در دهر بر پرده کس می آید  
 هر دل اندر پیون از کز بهر آید  
 منتظر آید بهر نوبت برای کوی آید  
 در هر یک کعبه و در هر یک گنبد  
 بر آب بر آب باران در گلستان آید  
 قند آید شکر آید و شکر آید

بر نیازی بهستان از نیازی شکو نیست  
ز آنکه در خویشم سزاوارا و در هم نوی است

[illegible]

اسے دیکھ چو اندر نظر آمد و رفت  
 کر دیند او یک اثر آمد و رفت  
 دیکھ کہ خیالت بد از آن شعله سخن  
 چون برق در غشایان بستر آمد و رفت  
 اسے دل ز سر رفت سر من بجار  
 صد شکر کہ این در و صورت آمد و رفت  
 ایجان جهان بجان من زار و زار  
 یزید شد و بہر نظر آمد و رفت  
 ان مودہ تم ہم قدم بچست تو  
 گر دی شد و در رگہ زرت آمد و رفت  
 تھیں ان پیران

مکتبہ اہل بیت

۱۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۲۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۳۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۴۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۵۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۶۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۷۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۸۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۹۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے  
 ۱۰۔ جو شخص غریب و محتاج کو دیکھ کر ہنسے یا مسخرے کرے

ساز و بزر بر سیاه نو و شاه و جهان	آنگس که زیر سیاه بال بهای اوست
چون بر شیا زجرم و غانی تو ثابت است	
جو رو و جفا هر پنج بر و شد سزای اوست	
صن جهان نخستین رخ دلرای اوست	آب روان گلشنش از جو سیاهی اوست
که شایخ و گاه برگ و گلی غنچه گاه گل	بالجمله این همه به نشود و نماند اوست
هر چند ذره ذره حدرست کامیاب	تا هم بگردش از پسته و رو بهای اوست
من لم یسجد و سجد ارض و لا سما	بیت المقدس دل بیشک بجای اوست
ایان عالم از رخ نورانی و نیست	که فخر جهان از طره زلف و توای اوست
باشد ز رفیع قید تعین همچون خدا	آنگس که در لعل طیفش سواهی اوست
چشم دل شیار که تابانست چون صدف	
از آب روشنی در بی بهای اوست	
کیکه سر نهان است و وطن همه اوست	عروس خلوت و دم شمع انجمن هموار است
ز مصحف رخ خوبان کین نمود رقم	که خط و خال مرغ زلف شیرین به اوست
ز عشق چو واقف شوی یقین دانی	که قفس دلیل و شیرین کو کین همه اوست
نظر عیب مکن در طینور بارغ وجود	که طوطیان چنین از رخ و هم سخن به اوست
شنیده ام بضم خانه از زبان صنم	صنم پرست و صنم هم زبان مکن به اوست
ز ساز مطرب پر سخاں رسیده بگوش	که چو بیتا صدای تن من به اوست

[illegible]

کماله  
 که در کماله  
 هم از سوزی دل بود بنور از پر  
 از عشق عشق چو سوز سوز  
 آه و دامن جان سوزی سوز  
 حسرت تری از سوزی سوز  
 وای ناهای من از لب لعلت سوز  
 کاین من در کماله سوز  
 شمع عشق دل بود در سوز  
 چرخ باد و گل سوز







بهر که دیند تو شکر گشت زهر بند آید  
خوار و دیوان شده در جوار زلفی چند  
گلان درت شلست زهر بند آید  
تاج بختان چو نازک گیایان چند  
چشم در زیر عالم بحسب ابرو  
آن همه کان دین شکر باران چند  
فیض دریا صله دیده در باران است  
عید عظم شده بر گوهر غلطان چند  
اسم صفت عشقت کردم در دل  
لار زاری رشک گلستانی چند  
دیوان نیاز قاری  
نزدیک شمع و زردگر و کبریا  
بهر که دیند تو شکر گشت زهر بند آید  
خوار و دیوان شده در جوار زلفی چند  
گلان درت شلست زهر بند آید  
تاج بختان چو نازک گیایان چند  
چشم در زیر عالم بحسب ابرو  
آن همه کان دین شکر باران چند  
فیض دریا صله دیده در باران است  
عید عظم شده بر گوهر غلطان چند  
اسم صفت عشقت کردم در دل  
لار زاری رشک گلستانی چند  
دیوان نیاز قاری

دشتم دل یادگاری یار انجم یار برد در غم جان با یارانشین نامی مندر این نیازم گر نیازا و مقابل بگذرد حیرت بر شمع و بر پروانه شکل بگذرد در ویدل کسی داند گزودل بگذرد ماشوق از صادق بودنش زان بگذرد نیست اسکان اینک در دل هم مال بگذرد	دشتم دل یادگاری یار انجم یار برد در غم جان با یارانشین نامی مندر این نیازم گر نیازا و مقابل بگذرد حیرت بر شمع و بر پروانه شکل بگذرد در ویدل کسی داند گزودل بگذرد ماشوق از صادق بودنش زان بگذرد نیست اسکان اینک در دل هم مال بگذرد
---	---

نمک سبوی عبث در خاطر قاری نیاز  
که تواند بشدن زخمی که زودل بگذرد

صورتی است تا کین منی ارم بماند راه حق سگرون آسان بجز رفتن نیست خبر همتی حق سید او پنهان بالن نما خود او سطل اول آفر خود هم خود او شیخ و بهمن هم خود او دیر و حرم هم خود او دست و و بهمن هم ساقی خود هم خود او عشق عالم هم خود او عشق هم خود او اندر تماشای جهان خود بود	صورتی است تا کین منی ارم بماند راه حق سگرون آسان بجز رفتن نیست خبر همتی حق سید او پنهان بالن نما خود او سطل اول آفر خود هم خود او شیخ و بهمن هم خود او دیر و حرم هم خود او دست و و بهمن هم ساقی خود هم خود او عشق عالم هم خود او عشق هم خود او اندر تماشای جهان خود بود
--	--

بهر که دیند تو شکر گشت زهر بند آید  
خوار و دیوان شده در جوار زلفی چند  
گلان درت شلست زهر بند آید  
تاج بختان چو نازک گیایان چند  
چشم در زیر عالم بحسب ابرو  
آن همه کان دین شکر باران چند  
فیض دریا صله دیده در باران است  
عید عظم شده بر گوهر غلطان چند  
اسم صفت عشقت کردم در دل  
لار زاری رشک گلستانی چند  
دیوان نیاز قاری  
نزدیک شمع و زردگر و کبریا  
بهر که دیند تو شکر گشت زهر بند آید  
خوار و دیوان شده در جوار زلفی چند  
گلان درت شلست زهر بند آید  
تاج بختان چو نازک گیایان چند  
چشم در زیر عالم بحسب ابرو  
آن همه کان دین شکر باران چند  
فیض دریا صله دیده در باران است  
عید عظم شده بر گوهر غلطان چند  
اسم صفت عشقت کردم در دل  
لار زاری رشک گلستانی چند  
دیوان نیاز قاری





بیت برستی کی زاردم می سنم کن  
ایچم نیخونیش من سوسپان می پیش  
نهادم ختم کبر ارب پیش می پیش  
چونکه از قوم دعاگوی بتان می پیش  
ایکجه بدسره نماند زدیجان می پیش  
هم نعام بر تو هم من آن می پیش  
در مقام ذات خود نام و نشان می پیش  
بنظام وصف نام و نشان می پیش  
رتبان عالیت از بودن یسین کمان  
بویایی می که هم در سر مکان می پیش

که شود قانع بهمه راه رویان جهان  
رب ارنی میراید سوسه بر روی سن  
چشم عالم بین چنابک و خورشید شش  
عشق بازان حقیقت است ز ترقم  
علم می در کنار انداز که از دل سبق  
هستم از صبح زل دست می خوش و خوش

ای نیان از جوش مستی یکدی می فارغ نیم  
رویت نیست جز هو و شورم تا باد بکاری در

هر چه از سر و فسون اندر جهان می پیش  
نیست پروای علم را نیر پروای بتان  
جنته الا و اول کوی بتان دانسته ام  
دراز شغل علم معر بتان می بوده آ

طالبا بر خیز و رو چون سایه بهمه سباز  
زانکه در راه حقیقت خوش روان می نمیش

انچه او صحنه ز روی بتان می نمیش  
هر چه از سر و فسون آید پدید یاند ز جهان  
دل با امید یک گاهی دست بردارم ز ندر

وانچه او شام ستاره و ستان می نمیش  
نخچه پشیمان عابدی بتان می نمیش  
در تنگ راه کوی بتان می نمیش

دور از مردم دیستان می پیش  
ز انکه در اندیشه روی بتان می پیش  
بیت برستی کی زاردم می سنم کن  
ایچم نیخونیش من سوسپان می پیش  
نهادم ختم کبر ارب پیش می پیش  
چونکه از قوم دعاگوی بتان می پیش  
ایکجه بدسره نماند زدیجان می پیش  
هم نعام بر تو هم من آن می پیش  
در مقام ذات خود نام و نشان می پیش  
بنظام وصف نام و نشان می پیش  
رتبان عالیت از بودن یسین کمان  
بویایی می که هم در سر مکان می پیش  
دور از مردم دیستان می پیش  
ز انکه در اندیشه روی بتان می پیش  
بیت برستی کی زاردم می سنم کن  
ایچم نیخونیش من سوسپان می پیش  
نهادم ختم کبر ارب پیش می پیش  
چونکه از قوم دعاگوی بتان می پیش  
ایکجه بدسره نماند زدیجان می پیش  
هم نعام بر تو هم من آن می پیش  
در مقام ذات خود نام و نشان می پیش  
بنظام وصف نام و نشان می پیش  
رتبان عالیت از بودن یسین کمان  
بویایی می که هم در سر مکان می پیش

















[illegible]

کجاست عشق است که در دل  
 بیاورد این سحر و جادو  
 که در دلش نشسته و در دل  
 بیاورد این سحر و جادو  
 که در دلش نشسته و در دل  
 بیاورد این سحر و جادو

ای مسلمان کفر باشد جزو لایق عشق	نهیست در عاشقی شکافری و کلاه
زادگار سر سواد الوه من اگر که نه	نیست در فهم تو و فرشته و تار من

طوطی در شالیه فوق شوقم ای نیاز	نشوی جز زانها سوز از منتقار من
--------------------------------	--------------------------------

فیه است جز آنکس عشق آواز می تقارن	ربدلی مینواز در برید هراتار من
بسیک چشم سایه پر در زیر بال مهریار	مین میگردد در سایه دیوار من
ای نسیم گلشن بان سو می و کاشم بیا	تار ساند و شامت بوجان من
سرخ بان بهرق تپنی شال هنیک است	سید بیای ای اندر دیده نظار من
آند اندر کجایان ترخت دل سلطان عشق	حاکم مستقیم بدر شد از سر شیار من
چو در دایمی می طایر قله ام شد موج زن	چون سنجو غرقم نمود آن قلندر خمار من

گر در ابی نیاز آن قبله اهل نیاز	لطف خدا شد با جوان آقا و تار من
---------------------------------	---------------------------------

ایست عشق مفتونست و مجنون	احریق قلبه و انار کنون
بید اندر طیب آزار مارا	و ما بخوبیه منهای و قانون
نه مارتروا نسیم اندر نظاره	بر کف نفنا عمارتینون
ششید اکبر است این کشته عشق	و ما للزله و التقوسه بمجنون
بیا جانان نبشتم لطف منما	حضورا کس علی الاموات کنون

جان با حسد عشق یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد

و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد  
 و آفات المصائب یا حسد









در این کتاب که در دسترس است و خود را می خواند  
و از آنکه در دسترس است و خود را می خواند

این کتاب است در بیان احوال و  
 مشغول  
 این کتاب است در بیان احوال و  
 مشغول

امریکی ست روئے و تم فداست  
جیوت وریز  
نفس

شد چو صوب نظاره و دانگیه  
از تقاضای صوب جلوه گری  
خواست آن محسن بی نظیره مثال  
تا گمان کرد او مرکن نی کون  
شد هزاران هزار شکل غریب  
یک جهانے ز جنس جن ملک  
خود برآید بشکل این اکوان  
بهست عالم تمام مرآتش  
طرفه تر این که راه او مرآت  
لیک اندر جهان کس نه و نو  
ایچکس را نیافت این قائل  
آهرا لا مرموس آدم دید  
متصف با صفات تترچه  
زین سبب شد خلیفه انزل انسان  
اوست آئینه صاحب لوحین  
روے سوسه خصائص بے  
سجد اش با نقائص مبدے

[illegible][illegible]







جنت امام شهبان  
میدارست در جای خفته عجب  
چند کعبه گری زنده کعبه و دغا  
چند خور و راه و مکتبانه دای از ریا

چند کعبه گری زنده کعبه و دغا	چند خور و راه و مکتبانه دای از ریا
زهد بیع گذار و هم عشق از من نبوش	
من نه خود و دوستان بر خود گفتم فرض من	نه زیان دشمنان بر خود گفتم فرض من
نه دشمنان آن بر خود گفتم فرض من	نه دست پریشان بر خود گفتم فرض من
اکثر من از بندگانش بنده ام حلقه گبوش	
اکثر من روحی و از راه باشد خوشترین	نیک بر بودت ملا از طریق هم نزدیک
حال زار خود و حکیم با شای نه نشین	وی بهم من شیخ دین من چون نشین
هستم اکنون بت پرست و کافر ز ناپوش	
رده ام فستون بر سر و سالی چشم باز	ست و خنجر گشته ام هم خنجر از جبار باز
بای بردنم که با این کثرت صوم و نماز	بر در میخانه ششم نصب عجز و خیا نه
گشته ام از بر کید و جام می طاعت فروغ	
مشاجرات	
حق امام علی مرتضی	علیه الصلوة و علیه السلام
حق بتوان که زهر است او	و من سب و ویله خدا
حق امام حسن مجتبی	نصار و جبان را همیست بجز
	بگر گوشه شاه سلاکت

جنت امام شهبان  
میدارست در جای خفته عجب  
چند کعبه گری زنده کعبه و دغا  
چند خور و راه و مکتبانه دای از ریا  
زهد بیع گذار و هم عشق از من نبوش  
من نه خود و دوستان بر خود گفتم فرض من  
نه زیان دشمنان بر خود گفتم فرض من  
نه دشمنان آن بر خود گفتم فرض من  
نه دست پریشان بر خود گفتم فرض من  
اکثر من از بندگانش بنده ام حلقه گبوش  
اکثر من روحی و از راه باشد خوشترین  
نیک بر بودت ملا از طریق هم نزدیک  
وی بهم من شیخ دین من چون نشین  
هستم اکنون بت پرست و کافر ز ناپوش  
رده ام فستون بر سر و سالی چشم باز  
ست و خنجر گشته ام هم خنجر از جبار باز  
بر در میخانه ششم نصب عجز و خیا نه  
گشته ام از بر کید و جام می طاعت فروغ  
مشاجرات  
حق امام علی مرتضی  
علیه الصلوة و علیه السلام  
و من سب و ویله خدا  
نصار و جبان را همیست بجز  
بگر گوشه شاه سلاکت  
حق بتوان که زهر است او  
حق امام حسن مجتبی

از دغا از نیک تا ساسی  
کمان باغچه در دغا  
رفیق غمزد از دغا  
کلی از نیک تا ساسی  
کلی از نیک تا ساسی  
کلی از نیک تا ساسی  
کلی از نیک تا ساسی

[illegible]

[illegible]

وضیعت عمرے بطول الال  
کھول وطلوم جو لم چنان  
بسا گرہاں از تورہ یافتند  
چہ باشد مرا ہم کنے رہے  
بدر خرقہ زور و کمر و فریب  
اسانے مع القاب فی الاثر  
بقید تن و بند جسم اسیر  
توئے داور واد فریاد رس  
توئے شاہد بزم کون و مکان  
منم بندہ پر گنہ شد سار  
خان لم تگن بے شفیق رفیق  
منم ماہی قلم زمبیکر ان  
بنگلی ہر عمر سد کردہ ام  
بہر سو بحر خودم زین سرباب  
در معرفت بر دل من کشاے  
وہب من لذتک الضمیر المنیر  
بگیر از من و ماہین و ماہیم

وگنت مصر ابسور العمل  
 کہ گویند بینندگان الامان  
 بریدند از خود بتو ساختند  
 کہ گردم زہر عیب نقصان  
 کہ بر فقر کے بخش این جانہ زیب  
 بسور انصالی وبالاعتاف  
 منم پایے در گل توئی و تنگتر  
 توئے بکس و زوزاز درد کس  
 توئے نور بخشش من نہان  
 توئے آفرینندہ آمر نگار  
 اکس نے محیط البلا یا غرق  
 کہ افتادہ ام در سرب جہان  
 در امواج خاکی بسور پردہ ام  
 کہ از پایے تاسر شوم غرق آب  
 کہ ناید نظر جز تواز ماسوا  
 فانک علی کل شے قدیر  
 کہ این ست گبر و تر سیم

بسنوستان پیچیدہ  
نہ خود بخود سارا سے  
فراسو پیچیدہ سارا سے  
بلکہ تاب اس نور جان باجیل  
از ان پیشتر کہ بیشتر  
حساب نمود ماورائے نور  
شتم راز نور و رستے  
نما و رستے از کائنات  
نہاد و رستے از کائنات  
شہنشاہ و سلطان تخت شود  
تذلل و نیاز من اسی سلطان  
قطر بے لعل و جام بستان  
پور الالہ انبیا و ائمہ  
الحمد لله و اعلى

امام ہندی با ختم  
قادر رحمت اللہ علیہ  
مخلص نیاز چشمی  
پنازا محمد صاحب  
القاری حضرت شاہ  
الامان دیوان







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





۱  
میں نے اپنے ہاتھوں سے کیا ہے  
میں نے اپنے ہاتھوں سے کیا ہے

پروکھو نکاک شہسوار اگر دیا و شاہوے  
 یہ چوہہ زیبا جو برہمن کہی دیکھے  
 اگر کبک نہی چل تری باگلی یہ دیکھو

ہو جائیں زخموں و دم پشمار فراموش  
 ہو جائے او کو بت کی پرستار فراموش  
 رہ جائے او یک و سرور غدار فراموش

روایاتی قاری  
مبطلین کجا نیاز کے تجھ حسن کا نقشہ  
ہو کیوں نہایت صورت اختیار فراموش  
و کا فارسی

<p> نم کو ایک کرتا ہے کم جریان انگلیک  سوز و دل جو چپک گیا ہے خستہ تن  آہ آتشبار کے شعلوں کو دیکھ  گرتے گرتے تخت گداہ چشم سے  تشنہ یہ آنکھیں صحران نور بھر </p>	<p> طرفہ رکنا ہے اثر وہاں انگلیک  اب ہر دست آستین زمان انگلیک  آہ پل پل کو کتنی ہے جان انگلیک  ملکتے مافیٰ بین یہ خالقان انگلیک  آج کل جو ہو گئی ہو جان انگلیک </p>
---	---

ہین جو اہر خاندیا آئیکسین نیار  
جس سے نکلے ہین درخشاں ملک

<p>             کیا بلا ہے اندھنوں کو فان اشک              یا اُسی زورِ قُرد و ن سنبھال              چُپک چُپکے تھے بہتواسے یار و بھی              جنکو آنکھوں میں سدا رکھتے تھے ہم              تھیں یہ کہیں منتظرِ ایوانِ تن         </p>	<p>             رات دن ہے بارشِ اُزل اشک              بے طرح اُٹا ہے یہ طوفان اشک              گر نہ تو اس گھڑی ماسان اشک              رل گئے گلیو نہیں وہ طوفان اشک              ہو گئیں اب مجھ سے عمان اشک         </p>
---	---

[illegible][illegible]

[illegible]

چندین سالوں میں یہی بات کہہ رہا ہوں کہ جو شخص اپنے دل میں اللہ کی یاد رکھے اور اس کی رضا و رغبت سے کام لے وہ دنیا کی ہر شے سے بے نیاز ہو جائے گا۔

یہ جو کہہ رہا ہوں سب عین حق ہے کرمان غیر ہے اور کسے غیر ہو لوں جسے ذات بزرگ بیچوں کہیں ہیں	کہ ایک بھڑکتی روان یکساں ہوں سوی اللہ کد سر کو کمان یکساں ہوں بہر رنگ جلوہ کمان یکساں ہوں
نیاز بھوانا توانی سے تو پیر وے عشق تیرا جوان دیکھا ہوں	
مکس خدا میں یار و آباد ہیں تو ہم ہیں دیکھا ہے کہ پر کہہ کر آخر نظر پڑا یہ اپنا ہی دیکھتے ہو تم بندوبست یارو پیدا کے دم الفت گھر آگرتے ہم ہیں نظر اور عشق بازی دن رات کھیل اپنا شادی و غم پر دونوں ہی جانتے ہیں کارگیری کی اپنی یہ سب مصوری ہے ہستی کے کاغذ و پیر ہے ہی دستخط ہیں جو کہہ کر گشت ہر سو سے ہٹتی اپنی رو زمین کے اوپر مانند گردادی	تعمیر و وہ جان کی نیادین تو ہم ہیں گر نقد ہیں تو ہم ہیں نقاد ہیں تو ہم ہیں گرداد ہیں تو ہم ہیں فیاد میں تو ہم ہیں گر صید ہیں تو ہم ہیں صیاد ہیں تو ہم ہیں گر قہس میں تو ہم ہیں قہر دین تو ہم ہیں دلیکیر ہیں تو ہم ہیں اور شاد ہیں تو ہم ہیں تصویر ہیں تو ہم ہیں بہار دین تو ہم ہیں گر فرد ہیں تو ہم ہیں قہر صا دین تو ہم ہیں فولاد ہیں تو ہم ہیں صلا دین تو ہم ہیں گر خاک ہیں تو ہم ہیں اور باد ہیں تو ہم ہیں
تعلیم اور تعلم سب سے نیاز اپنا شاگرد ہیں تو ہم ہیں استاد ہیں تو ہم ہیں	

اگر کوئی شخص اپنے دل میں اللہ کی یاد رکھے اور اس کی رضا و رغبت سے کام لے وہ دنیا کی ہر شے سے بے نیاز ہو جائے گا۔

یہ بات کہہ رہا ہوں کہ جو شخص اپنے دل میں اللہ کی یاد رکھے اور اس کی رضا و رغبت سے کام لے وہ دنیا کی ہر شے سے بے نیاز ہو جائے گا۔





[illegible]

اور چشم و لنگر لگے جسم سینہ و دل ساتھ  
کس دل کی عمارت ہوئی ہے آج یہ سار

کتابہ شیخ اور نفل الیسی شہزاد  
کا نوکرو اور رکھے فراغن شعارو

ہم جرمِ محبت کے گنہگار ہیں یارو  
 مشکل جو چپے تھوین جی ہمارے بیکل  
 گزرا راتِ قمارم گیا جانے دو ایدل  
 درخو آسمانی کے فلک سے نہیں سمجتر  
 جاو جہان ساقی سرست قدرِ نوش  
 سیرِ چین چین کیا لطافت و فراخا  
 جب تک نہیں وہ شوقِ تمیں دیکھو نہ خوابان  
 پھونکے سائے تھے کہیں انگ میں اپنے

پکڑے ہیں سیکھانے کو لوگر دنی مارو  
 وہ یار بُرا ماننے ہے گر رو رو پکارو  
 ثابت رہو ایک عشق میں بہت کونہارو  
 دون ہمتو آگے نہ میان ہاتھ پھارو  
 کیوں آؤ ہو جبکہ جگ مری لکھنؤ میں شمارو  
 کیدِ صحرے نکال کے تم اسی ہجر کے خارو  
 خوشید کے نکلے پہ کمان ہو گے ستارو  
 آتی ہے فزان رہیہ فیروزار بہارو

اسو شاع بخف ہون میں نیا ز آب کے گم کا  
گیٹے کے سب کام تمہیں آن سنوارو

عیش و نشاط زندگی چھوڑ دیا جو ہو سو ہو	شوق میں تیر کو وہ غم سر پہ لیا جو ہو سو ہو
اسپتہ تو اب ہر زمین پر شبنم کا جو ہو سو ہو	چھوڑ نہ مجھ پر اب ویرانہ صلاح کا رتم
اس کو نہ اب چھوڑ دو بھر نہ اب جو ہو سو ہو	میں نے رضی کھلیب ہاتھ تو اپنا ست لگا

[illegible][illegible]

گر تم و سہراب میں الگ ہو جاؤ  
 ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا  
 ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا

<p>مشکل جو دنیا کے تھکین فخر میں دہنیش جاشاہ نجف حیدر کرار سے کہہ دو</p>	<p>۱</p>
<p>بے نام و نشان ہنر و نیش امی ہے فہمیدین اپنی تو بڑا کام ہی ہے شاہد کہ میان عشق کا انجام ہی ہے جو کچھ ہے سو تو ہے ہر اسلام کی ہے اپنی تو سحر ہے ہی اور شام ہی ہے</p>	<p>چھوڑو مجھے بنو دمر آرام ہی ہے بیکار و عطل ہی ہوں کارِ جان ہے مے سر و قدم تک ہوں جلا شمع کے مانند کافر ہوں جو میں پوچھتا ہوں کہ ہوں سچ نہیں نہ نرا تیرا دوسرا نہیں ہے</p>
<p>کے تیرے ہر نیار کو اس شکل مری میں یہ ہے کہ تو کیا کہ بیان نام ہی ہے</p>	<p>۲</p>
<p>ہلا کشوں پہ جو گزرتی ہوا جانے دوا ہماری اسطو بھلا تو کیا جانے اس ایک غمخیز دل کو وہ کب کھلا جانے میں اور تو تو ہواؤں اگر وہی وفا جانے وہ جیڑی ہی بیان پوچھتا ہوا جانے کہ پنا آپ پلک مارے مٹا جانے</p>	<p>غم جہاں کو ہم جانے یا خدا جانے میں عشق کا وہاں جہاں کہہ کر ہے تو صبا اگر چہ شگفتہ کرے ہزاروں گل اوٹھار ہی جھٹیر ہی اپنے در و در مجھے پارہ و سیکو سر و کار عشق سے اگر کیسے نکھو ان کو کیا ہوں جہاں کی</p>
<p>نیار منزل مقصود کو وہی ہو چکے جو کوئی شاہ نجف اپنا رہنا جانے</p>	<p>۳</p>

ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا  
 ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا  
 ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا

ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا  
 ہر دم تو بھلا عشق کے سیراب ہو جاؤ  
 دل مارے تو دیکھو کہ کون سا  
 پھر نہیں رہا ہے یہ دنیا کا











دیوان دوله	دیوان حساب	دیوان دروغ بینی	دیوان قیصر	دیوان ایراسونک	دیوان قطب داری
دیوان سوسامری	دیوان راحت	دیوان متاجیر العیبر	دیوان ایچر کلام	دیوان امیر دوزی	دیوان بی نقار
دیوان ملا الود الیرین	دیوان کلیم	دیوان کلمت خان	دیوان رسوا	دیوان قافله لایق	دیوان محمد
دیوان بهارستان	دیوان پیغامبر	دیوان بهر بنی	دیوان سودا	دیوان نسا	دیوان ارزدی
دیوان فیض الفتاح	دیوان فیض	دیوان شور	دیوان کلین	دیوان میر علی	دیوان عبدالرحمن خان
دیوان جمید	دیوان رشید	دیوان نیرنگ	دیوان آزاد	دیوان شفیق	دیوان فکرت و به
کلیات تراب شده	کلیات انشا الله تعالی	کلیات نساخ	کلیات سودا	کلیات میر	کلیات نظیر
کلیات آتش	کلیات ناسخ	کلیات اسرار	کلیات میر تقی	کلیات دوق	کلیات موسی خان
کلیات شصت	کلیات مسکنی	کلیات حرات	کلیات سعدی	کلیات بای	کلیات طاقانی
کلیات انوری	کلیات مناجات	کلیات علی حنین	کلیات مرابیدل	کلیات نظامی	کلیات خسرو
کلیات طبرقاری	کلیات باوقاه	کلیات اختر	کلیات منیر	کلیات طاهر	کلیات سنی
داسوخت صغیر	داسوخت امانت	داسوخت آباد	داسوخت تعلق	داسوخت تعلق بهید	داسوخت سر
داسوخت شفق	داسوخت ناظم	داسوخت آرزوی	داسوخت برقی	داسوخت جرأت	داسوخت جیم
داسوخت جذب	داسوخت جوش	داسوخت بولان	داسوخت ذکی	داسوخت شصت	داسوخت نظام
داسوخت رند	داسوخت رفت	داسوخت سودا	داسوخت عسکری	داسوخت شوقی	داسوخت شمایان
داسوخت تنکوه	داسوخت شیدا	داسوخت غنی	داسوخت صغیر سید	داسوخت عقیل	داسوخت عاشق
داسوخت عقیل	داسوخت عیش	داسوخت خرق	داسوخت قاضی	داسوخت طلق	داسوخت قیصر
داسوخت لا آوری	داسوخت امیر	داسوخت مومین	داسوخت شعر	داسوخت نجوم	داسوخت سحر
داسوخت لال	داسوخت نور	داسوخت نثار	داسوخت دشتی تیری	داسوخت لوانی	داسوخت جنت
داسوخت یاکار	داسوخت شمیم	داسوخت سراپا سخن	داسوخت شیر	داسوخت سراپا سخن	داسوخت بهار

[illegible]





TITLE دلائل انحراف

Handwritten text on the document includes:

- Top right: ۱۹۱۵۱۴۱۳۱۲
- Below it: ۳۲۹
- Below that: دیوان نیاں
- Bottom right: ۳۲۹
- Bottom left: ۱۹۱۵۱۴۱۳۱۲



**RULES :-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.